



درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۴ اردیبهشت ۱۳۹۶

موضوع کلی: القول فیما یجب فیہ الخمس - السادس: الارض التي اشتراها الذمی من المسلم

مصادف با: ۲۶ رجب ۱۴۳۸

موضوع جزئی: جهت دوم: حق در مسأله

جلسه: ۹۰

سال هفتم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض شد در مورد شمول کلمه أرض در روایت ابی عبیده، نسبت به مطلق أراضي یا اختصاص به أراضي زراعیه، اختلاف است.

سه قول در مسأله وجود دارد:

یکی قول به اطلاق أرض و شمول آن نسبت به همه زمین ها است.

دوم قول به اختصاص آن به أراضي زراعیه است.

سوم تفصیلی است که در مسأله داده شده بین موردی که مقصود اصلی خود زمین باشد یا بنایی که بر زمین قرار گرفته. اگر مقصود اصلی خود زمین باشد، این روایت شامل آن می شود ولو به تبع آن، دار و بستان هم مورد معامله قرار گیرد. اما اگر مقصود اصلی دار و بستان است و به تبع آن أرض مورد معامله قرار می گیرد، در این صورت مشمول روایت ابی عبیده حذاء نیست.

امام (ره) در متن تحریر، قول سوم را اختیار فرموده است. عرض شد این اقوال همگی بر این اساس شکل گرفته که از کلمه أرض در روایت ابی عبیده، چه مطلبی استظهار شود. یعنی اختلافی که در این مقام مشاهده می شود، ناشی از اختلاف در استظهار از کلمه أرض است.

مبنای قول اول

بر این اساس مبنای قول اول، بیان شد. عرض شد طبق قول اول، کلمه أرض در روایت، چون مقید به قیدی نشده و اطلاق دارد، شامل هر چیزی می شود که عنوان أرض بر آن صدق کند. اعم از اینکه این أرض در ضمن خانه و بستان باشد یا غیر آن. بر فرض اگر خانه ای هم مورد معامله قرار گیرد، عنوان دار مانع از صدق کلمه أرض بر جزئی از مبیع نخواهد بود. لذا قائل شده اند به اینکه خمس به مطلق زمینی که کافر ذمی از مسلمان می خرد، تعلق می گیرد. از بزرگان، کسانی مثل صاحب جواهر، محقق ثانی و برخی دیگر، به این قول ملتزم شده اند.

مبنای قول دوم

طبق قول دوم مراد از أرض خصوص زمین های زراعی است، به این دلیل که در روایت کلمه اشتراء آمده است. «ایما ذمی اشترا أرضاً» وقتی کلمه شراء یا اشتراء به أرض اضافه می شود، ظهور در این دارد که این زمین خالی از بناء و بستان و دار و امثال ذلک است. زمین خالی از این بناات، در واقع همان أراضي زراعیه هستند. این کنایه از زمین زراعی است. مخصوصاً با توجه به آنچه که در گذشته رواج داشته است، نکته ای که می تواند این قول را تحکیم کند، این است که این

زمین ها، در واقع زمین های زراعی بودند که کفار ذمی از مسلمانان خریداری می کردند و خرید و فروش آن ها محل ابتلاء بوده است. یعنی یک امر رایجی بود که کفار ذمی، زمین های زراعی را از مسلمین خریداری می کردند. پس یک قرینه لفظیه داریم بر ظهور کلمه أرض در اراضی زراعی. یک قرینه حالیه هم داریم که به استناد آن می توانیم بگوییم مقصود از أرض، اراضی زراعی است. قرینه حالیه هم این بود که آنچه محل ابتلاء بوده، اراضی زراعی بوده است و غیر اراضی زراعی محل ابتلاء نبوده است. لذا به استناد قرینه لفظیه و حالیه، مقصود از أرض، أرض زراعی است.

مبنای قول سوم

مبنای قول سوم، این است که درست است که کلمه أرض در این روایت، هم بر أرض خالی از بناء و دار و بستان صدق می کند و هم بر زمینی که مشتمل بر دار و بستان و امثال ذلک است. لکن نکته ای که باید مورد توجه قرار گیرد این است که تعبیر اشتراء الارض، ظهور در این دارد که آنچه محل نظر است، استقلالاً خود زمین است. چون اگر مقصود دار و بستانی بود که در آن زمین ساخته و آماده شده، تعبیر اشتراء الدار یا اشتراء البستان به کار می بردند. همین که در روایت وارد شده «ایما ذمی اشترا ارضاً» کلمه أرض ولو به حسب ظهور بدوی شامل مطلق أرض است. یعنی کلمه أرض اطلاق دارد، و شامل زمین های کشاورزی، یعنی زمین های خالی از دار و بناء و بستان و زمین هایی که در آنها دار و بستان و بناء ساخته شده است می شود. ولی وقتی گفته می شود اشتراء الارض، یعنی آنچه مقصود خریدار است، خود زمین است. چون اگر زمین خالی باشد، چیز دیگری وجود ندارد تا بخواهد جزء مبیع باشد. زمین خالی از دار و درخت یعنی، زمین کشاورزی وقتی می گویند این زمین خریداری شد؛ دیگر چیزی نیست که بخواهد به عنوان جزئی از مبیع متعلق بیع واقع شود.

اگر هم زمین مشتمل بر بناء و دار بستان باشد که بسیاری از زمین ها اینطور است؛ ولی مع ذلک سخن از اشتراء الارض به کار رود، نشان دهنده این است که مقصود خریدار، خود زمین است و الا باید می گفت اشتراء الدار، اشتراء البستان. پس منشأ تفصیل در مسأله، خود کلمه «اشتراء الارض» است.

ملاحظه بفرمائید دقت های فقهاء در همین کلمه اشتراء الارض، چقدر متفاوت است. در قول اول می گوید کلمه أرض مطلق است و همه را در بر می گیرد. دیگری می گوید کلمه اشتراء قرینه بر این است که خود أرض مقصود از بیع است و الا اگر دار و بستان بود می گفت اشتراء الدار و أرض خالی از دار و بستان و بناء، همان اراضی زراعی است. طبق قول سوم هم در تعبیر اشتراء الارض، هر چند کلمه أرض عام و مطلق است و شامل اراضی خالی از بناء و مشتمل بر بناء می شود. یعنی هم اراضی زراعی و هم غیر زراعی را در بر می گیرد، ولی مهم این است که اگر زمینی مشتمل بر دار و بستان بود و مع ذلک خود زمین مورد معامله قرار گرفت، معنایش این است که زمین مقصود بالاصالة است. اگر هم دار و بستان به عنوان مبیع قرار می گیرد، در حقیقت به تبع أرض است و غرض اصلی و استقلالی به خود أرض تعلق گرفته است. لذا اگر اشتراء الدار باشد ولو بر یک زمینی ساخته شده، ولی چون مقصود اصلی دار و بستان است، بنابراین خمس به آن تعلق نمی گیرد.

این اختلافات بر اساس استظهار از کلمه اشتراء الارض است. زیرا می گوید: «ایما ذمی اشترا ارضاً من مسلم فان علیه الخمس».

حق در مسأله

جهت یادآوری عرض می‌کنم که ما اساساً این بحث را علی‌المبنا مطرح می‌کنیم. یعنی بر فرض اینکه در جهت اولی ما اصل تعلق خمس به اراضی را بپذیریم، جای بحث پیش می‌آید که آیا مقصود از اراضی، همه اراضی است یا خصوص اراضی زراعی و الا ما از ابتدا گفتیم که این خمس معهود نیست، مقصود از خمس در روایت، دو عشری است که به زمین های کشاورزی، آن هم به محصولات آنها تعلق می‌گیرد اگر ما آن مبنا را پذیرفتیم، کدام یک از این سه قول، قابل قبول است؟ آیا قول صاحب جواهر و مرحوم سید که قائل به تعلق خمس به مطلق ارض هستند؟ یا قول برخی از بزرگان، خصوص اراضی زراعی را در بر می‌گیرد؟ یا اینکه اصلاً مسأله روی ارض زراعی و غیر زراعی نیست. مسأله این است که ارض مطلقاً، چه زراعی و چه غیر زراعی، اگر مقصود بالاصالة باشد، متعلق خمس است. ولی اگر مقصود بالاصاله نباشد، متعلق خمس نیست.

به نظر می‌رسد ظاهر کلمه ارض که در روایت آمده اطلاق دارد و شامل اراضی زراعی و غیر زراعی است. درست است که ابتلاء مسلمین در آن زمان در خصوص اراضی زراعی بوده است. و آن قرینه حالیه یک واقعیتی است ولی نمی‌تواند مخصص روایت باشد. اگر صغرای ابتلاء را بپذیریم، اما این موجب نمی‌شود بر خلاف ظاهر روایت استظهار کنیم، در جمله «ایما ذمی اشترأ ارضاً من مسلم» فهم عرفی از کلمه ارض، مطلق ارض است. چه دلیلی دارد که ما این را اختصاص به ارض زراعی دهیم؟ اینکه فرمودند قرینه لفظیه دارد و آن هم اضافه کلمه شراء است، ظهوری در خصوص ارض زراعی ایجاد نمی‌کند. اگر زمین زراعی نباشد، آیا ما می‌توانیم بگوییم این روایت شامل آن نمی‌شود؟ نه قرینه لفظی و نه قرینه مقامی و حالی، هیچ کدام از قوتی برخوردار نیستند که موجب صرف روایت و برگرداندن لفظ ارض به خصوص ارض زراعت یا آنجایی که ارض استقلالاً مورد معامله قرار می‌گیرد، شود.

اینکه در قول سوم فرمودند باید بین آنجایی که ارض استقلالاً یا تبعاً به عنوان مبیع قرار می‌گیرد، تفصیل دهیم، واقع مطلب این است که این مبیع ولو آنجایی که بستان است، بالاخره بر یک ارضی استوار شده و این زمین و ارض، جزئی از مبیع است و نمی‌توانیم بگوییم خارج از مبیع است. یک بخشی از مبیع، دار و بستان است و بخشی هم زمین است. اینها از یکدیگر قابل تفکیک نیست. البته استثناء هم دارد (در بعضی موارد ممکن است کسی فقط ساختمان را بخرد که چنین مواردی را کار نداریم) اما اگر قرینه خاصی نداشته باشیم بر اینکه خصوص دار یا بستان مورد معامله قرار گرفته، این ارض مطلق است، هم ارض زراعت را در بر می‌گیرد، و هم زمین خانه و بستان را، کسی که می‌گوید خانه را خریدم، کانه در دل این اخبار او، این مطلب پنهان شده. وقتی زمین مشتمل بر یک بناء می‌شود، آنچه که بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد و به زبان می‌آید، بناء است ولی معنایش این نیست که اساساً ارض، مثلاً بالتبع مورد بیع قرار گرفته است.

طبیعی است که وقتی بنائی بر روی زمین ساخته می‌شود، آن را تحت الشعاع قرار می‌دهد و اصلاً تعبیر استقلاللی و تبعی به یک معنا قابل قبول نیست. درست است که یک جایی ممکن است زمین بیشتر مورد نظر باشد و در جای دیگر بناء بیشتر مورد نظر باشد؛ یعنی از نظر اهمیت و رتبه، متفاوت باشند. یک جایی چون زمین مرغوب دارد، آن زمین را همراه با بناء

می‌خرد. یا چون در جایی بنای مرغوبی دارد، آن را با زمینش می‌خرد. ولی در هر دو صورت، زمین یا بناء جزئی از مبیع است. اینکه مقصود بالاصاله یا مقصود بالعرض باشند، اینکه استقلالاً یا تبعاً مورد معامله قرار گرفته باشند، به نظر می‌رسد که این چنین نباشد. لذا گمان می‌کنیم در مجموع اگر ما اصل تعلق خمس به ارض را پذیرفتیم، حق با قول اول است؛ یعنی شمول ارض نسبت به اراضی زراعی و غیر زراعی.

سوال:

استاد: عرض شد هم کلام علامه و هم شیخ طوسی، قابل حمل بر تعلق خمس به محصول هست. آنجا مسلم نیست که به ارض تعلق گرفته باشد.

سؤال:

استاد: درخت تنها را که نمی‌خرد. من می‌خواهم بگویم اینها خارج از بحث می‌شوند. کسانی که تفصیل داده‌اند، می‌گویند ارض را می‌خرد ولو تبعاً می‌خرد. اگر می‌گویند تبعاً می‌خرد، حرف ما این است که آیا جزء المبیع است یا خارج از مبیع است؟ جزء مبیع است. عنوان اشتراء الارض اینجا صدق می‌کند یا خیر؟ ما می‌گوییم هر جا از نظر عرف صدق اشتراء الارض کند، يتعلق به الخمس.

سؤال:

استاد: بله. با تکلف می‌شود بین قول اول و سوم جمع کرد. آقایان حاشیه دارند و می‌گویند مطلق ارض نیست. باید دید که آیا ارض مقصود بالاصاله است یا مقصود بالعرض؟ اگر مقصود بالعرض باشد، خمس به آن تعلق نمی‌گیرد. در حالی که به نظر ما این چنین نیست و حق با قول اول است.

سؤال:

استاد: کثرت استعمال آیا محقق است؟ غلبه وجود خارجی غیر از غلبه وجود استعمال است. خارجاً آن موقع اینطور بوده است، غلبه وجود خارجی داشته است؛ ولی آیا در مقام استعمال هم اینطور بوده است؟

سؤال:

استاد: مبیع را برده‌اند روی دار و بستان ولی بالاخره ارض هم جزئی از مبیع است و قابل تفکیک نیستند. اگر زمین کشاورزی بخرد، باید یک پنجم بدهد، اما اینکه در مرکز شهر تهران، ساختمانی را بخرد، این متعلق خمس نیست؟ فی زمانها هذا که ارزش زمین ها ولو در مثل همان دار و بستان، بیشتر است تا خود آن بناات. مخصوصاً در شهرها. این تمام کلام در جهت ثانیه است.

جهت جلسه آینده

جهت ثالثه بحث در این است که آیا این تعلق خمس به ارض، فقط در خصوص شراء و خریداری است یا اگر به عنوان دیگری غیر شراء از یک مسلمان منتقل شود به ذمی، آیا آنجا هم خمس تعلق می‌گیرد یا خیر.

«الحمد لله رب العالمین»